



ریاست فقیه شورای نگهبان بر مجمع تشخیص مصلحت نظام در سایه سار قانون اساسی

حسن خسروی، محمدجواد حسینی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۴

چکیده

همزمانی ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام و به عضویت درآمدن توأمان همان فرد به عنوان فقیه شورای نگهبان با توجه به قانون اساسی مسائل جدیدی در چگونگی روابط بین نهادهای حقوقی_سیاسی ایران ایجاد می نماید. هرچند در خموشی قانون اساسی، آییننامه های داخلی مجلس، شورای نگهبان و مجمع مغایرتی مشاهده نمی شود اما این انتصاب پرسشها و فروضی در مرحله اجرای قانون اساسی مطرح می نماید که با بعضی از اصول کلی حقوقی مانند اصل بیطرفی مرجع حل اختلاف ناهمخوانی دارد. با مذاقه در قانون اساسی ملاحظه می شود که بسیاری از اصول گنجایی این انتصاب را ندارند و در مواجهه با آن خاموش هستند. دستاوردهای این تحقیق نشان دهنده سنگینی کفه ترازو به نفع فقهای شورای نگهبان در مجمع، زیرسوال رفتن بیطرفی به هنگام بررسی موارد اختلاف و کثرت و صعوبت انجام وظایف این دو جایگاه برای یک فرد است. عدم توجه محافل حقوقی به این انتصاب و چالشهای آن سبب تدقیق بیشتر نویسندگان گردیده و نوآوری تحقیق در تبیین روابط جدید و مبهم میان این سه نهاد نهفته است. تحلیل چگونگی این روابط و تلاقی کارویژه های آنها با یکدیگر مسأله مورد بحث این مقاله است. توجه به قاعده بیطرفی مرجع حل اختلاف و منع جمع مشاغل نکته مغفول دیگری است که مورد توجه قرار گرفته و می توان این مقاله را سرآغازی بر تمرکز بر نحوه انتصاب مقامات سیاسی کشور و جایگاه و تعاملات آنها با یکدیگر دانست و پرتو این گونه مطالعات عملکرد صاحبان این پست ها را مورد ارزیابی و داوری عموم قرار داد.^۲

واژگان کلیدی: قانون اساسی، منع جمع مشاغل، بیطرفی مرجع حل اختلاف، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، فقیه شورای نگهبان.

^۱ دانشیار گروه حقوق عمومی دانشگاه پیام نور تهران.

^۲ کارشناس ارشد حقوق عمومی پردیس فارابی دانشگاه تهران و حقوق دادرسی اداری دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

hosseini.publiclaw69@gmail.com

^۳ این مقاله صرفاً جایگاه قانونی موصوف را از منظر اصول قانون اساسی بدون هیچ گونه قضاوت و داوری در مورد عملکرد و یا شخصیت محترم دارندگان پیشین آنها مورد مذاقه قرار داده و سعی بر آن بوده تا این انتصاب و روابط شکل گرفته پیرامون آن از منظر اصول قانون اساسی تحلیل شود.

مقدمه

درآمد

قانون اساسی مهمترین و بنیادی ترین سند موجود در یک نظام حقوقی_سیاسی و نمود هنجاری ساختارهای آن و شامل اصول و موازینی است که ارکان یک دولت_کشور بر آن استوار می گردد و «متن نوشته قانونی است که قواعد پایه و بنیادی سازمان سیاسی کشور را تشکیل می دهد و برتر از قوانین عادی است» (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۸: ۱۴) که «اساسی ترین قواعد و مقررات و اصول حاکم را در خود گرد آورده است» (قاضی شریعت پناهی، ۱۳۸۲: ۳۹) و «صلاحیت های زمامداری از آن به دست می آید.» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۶۲)

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نمود و تجلی خواست مردمان این دیار در برهه ای از زمان است که در یکصد و هفتاد و هفت اصل متجلی شده و تمامی ارکان و شوون جامعه ایرانی را سامان بخشیده و هنجارمند نموده است. این قانون روابط میان حاکمان و مردمان با یکدیگر و نهادها و سازمانهای گوناگون حکومتی با همدیگر را تنظیم نموده است. براساس این قانون تمامی کنشگری سازمانها و نهادهای گوناگون موجود در ایران باید هماهنگی و هارمونی کاملی با فرامین این قانون داشته باشند و براساس آن صورت پذیرند. از این منظر انتخاب، انتصاب، تصدی و کناره گیری از پست های مهم سیاسی نیز باید براساس نحوه و مدت زمان مقرر در این قانون صورت پذیرد. از این منظر مقامات سیاسی و مدیران دولتی در نظام حقوقی_سیاسی ایران به دو طریق براریکه قدرت تکیه می زند: اول آنکه در انتخاباتی مستقیم و توسط مردم انتخاب می شوند و بی واسطه زمام امور را به دست می گیرند مانند رئیس جمهور که براساس اصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی با رأی مستقیم مردم انتخاب می گردد و یا اعضای شوراهای شهر و روستا که براساس اصل یکصد و پنجم قانون اساسی توسط مردم برگزیده می شوند و نمایندگان مجلس شورای اسلامی که براساس اصل شصت و دوم قانون اساسی منتخب مستقیم مردم اند و همچنین اعضای مجلس خبرگان براساس اصل یکصد و هفتم انتخاب شده و به انتخاب مقام رهبری و نظارت بر عملکرد آن می پردازند. اما دسته دوم از مدیران و مقامات سیاسی کشور براساس انتصاب مقام های عالی رتبه دیگر بر سرکار می آیند. با نگاهی به اصل یکصد و دهم

قانون اساسی بیشترین نمود این رویکرد را می توان نظاره گر بود که امکان انتخاب متصدی بیشتر پست های مهم کشوری را در اختیار مقام رهبری قرار داده است. مطابق این اصل مقام رهبری به انتصاب سران لشکری و کشوری می پردازد، فقهای شورای نگهبان، عالترین مقام قوه قضائیه، رییس سازمان صدا و سیما، ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را انتخاب می نماید. بر همین اساس اخیراً مقام رهبری باتوجه به اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی رئیس پیشین قوه قضائیه را به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب نموده اند و براساس اصل نود و یکم قانون اساسی ایشان را به طور همزمان به عضویت در شورای نگهبان قانون اساسی به عنوان یکی از فقهای این شورا نیز منصوب کرده اند. باتوجه به متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فروض زیادی در نوع و شیوه همکاری و رابطه بین این دو نهاد و سایر نهادها و قوای گوناگون موجود در نظام حقوقی_سیاسی ایران به ذهن می آید که در این مقاله در پی بیان این فروض و پیدایی پاسخی برای آنها هستیم.

ضرورت و اهمیت این تحقیق در ارتباط شدید این انتصاب با اصول قانون اساسی و روابط شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام با یکدیگر نهفته است.

پرسش های اصلی مقاله عبارت است از اینکه آیا این انتصاب با اصول قانون اساسی همخوانی و مطابقت دارد؟ در صورت منفی بودن پاسخ، کدام یک از اصول قانون اساسی گنجایی پذیرش این انتصاب را ندارند؟ این انتصاب از نظرگاه اصل بیطرفی مقام داور به عنوان یکی از اصول مسلم حقوقی چگونه تحلیل می شود؟ فرض اصلی این مقاله این است که این انتصاب اگرچه با قانون اساسی و یا سایر قوانین و آیین نامه ها مغایرت مستقیمی ندارد اما همخوانی چندانی نیز با آنها ندارد و سبب بروز ناهمگنی در مرحله اجرای این اصول می گردد.

در این مقاله از منابع کتابخانه ای و شیوه توصیفی_تحلیلی استفاده شده است. درخصوص پیشینه بحث تاکنون تحقیقات زیادی انجام نگرفته و مقاله ای با این موضوع و محتوی به نگارش درنیامده است اما مقالاتی که به صورت جداگانه ماهیت و کارویژه های شورای نگهبان و یا

^۱ به جز آیت الله آملی لاریجانی، آیت الله هاشمی شاهرودی نیز همزمان فقیه شورای نگهبان و رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده اند. شایان ذکر است آیت الله آملی لاریجانی در ۱۳ شهریور ۱۴۰۰ از عضویت در شورای نگهبان کناره گیری نمودند.

مجمع تشخیص مصلحت نظام را بررسی نموده اند فراوان است که در نگارش این نوشتار از آنها استفاده شده و فهرست تفصیلی آنها در انتهای این متن بیان گردیده است. در این پژوهش هدف نویسندگان این است که با بازخوانی اصول متعدد قانون اساسی این انتصاب و روابط گوناگون به وجود آمده در پرتو آن را به تصویر بکشند. برای این منظور در ابتدا کارویژه های شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام مورد واکاوی قرار می گیرد و پس از بیان اصل بیطرفی داور و مقام حل و فصل کننده اختلاف ها، اصول متعدد قانون اساسی در رابطه با این انتصاب مورد تدقیق بیشتر قرار خواهد گرفت.

۱- کارویژه های شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام

قوه مقننه جمهوری اسلامی ایران تک مجلسی اما دو دورکنی است و مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان قانون اساسی در مجموع تشکیل دهنده این قوه هستند. براساس اصل هفتاد و یکم قانون اساسی^۱ مجلس شورای اسلامی دارای اختیار قانونگذاری در تمامی زمینه ها و همه مسائل مربوط به جامعه است و شورای نگهبان نیز طبق اصل نود و یکم^۲ وظیفه نظارت بر مصوبات جدید مجلس شورای اسلامی را برعهده دارد و باید ظرف مدت ده روز نظر خود در رابطه با تایید یا رد مصوبه جدید را با بیان دلایل عدم تایید اعلام نماید و «تضمین صحت قوانین از نظر عدم مغایرت آنها با موازین اسلام و اصول قانون اساسی با نهاد شورای نگهبان است.» (مهرپور، ۱۳۷۱: ۱۱) این بررسی شورای نگهبان و نظارت بر مصوبات جدید براساس اصل نود و چهارم^۳ قانون اساسی دارای دو معیار است: اول، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و دوم، موازین شرع مقدس اسلام که مصوبه جدید باید با این دو اصل از منظر شورای نگهبان مطابقت و هم خوانی داشته باشد.

^۱ اصل ۷۱ - مجلس شورای اسلامی در عموم مسایل در حدود مقرر در قانون اساسی می تواند قانون وضع کند.

^۲ اصل ۹۱ - به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات، مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می شود.

^۳ اصل ۹۴ - کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است.

چینش قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تعیین مجلس شورای اسلامی به عنوان قانونگذار و شورای نگهبان به عنوان حافظ موازین اسلام و پاسدار اصول قانون اساسی در یک قوه، کمتر کسی را به فکر تضاد و تعارض میان این دو و پافشاری هریک بر مواضع خویش تا رسیدن به بن بست و انسداد انداخته بود. از این منظر آنچه که در ذهن قانونگذاران اساسی جلوه بسته بود تهیه و تدوین و تصویب قوانین توسط مجلس شورای اسلامی و تأیید آنها توسط شورای نگهبان بوده است. این سادگی و روایی اگرچه در طول هم بودن سیر قانونگذاری نظام اسلامی را ریل گذاری می نمود اما از امکان تغییر مسیر هریک از این دو نهاد غافل بوده و با خوش بینی تمام رابطه ای مسالمت آمیز و مساعدی برای آنها پیش بینی کرده بود و «به هنگام تدوین قانون اساسی حاکمیت شرع و قانون اساسی بر مصوبات مجلس بدون تصور کمترین اشکال پیش بینی شده بود و در رابطه طولی مجلس و شورای نگهبان برای مجلس راهی جز تبعیت از شورای نگهبان باقی نمی ماند.» (دوست محمدی، بابایی، ۱۳۹۰: ۹۹) در درازنای زمان و گذار از عالم نظر و پاگذاردن هریک از این نهادها به عرصه عمل، اختلاف نظرها و ناهمگنی و ناهمگونی رویه این دو نهاد مبرهن و خود تبدیل به مشکلی در نظام حقوقی سیاسی نوپا گردید^۱ و «تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام از اختلاف بین دو نهاد مهم مملکتی یعنی مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان ناشی می شد، اختلافی که از بستری قانونی برخاسته و کشور را با مشکلات متعدد مواجه کرده» (دوست محمدی، بابایی، ۱۳۹۰: ۹۸) و روابط میان این دو نهاد را مبتنی بر کشاکش و جدال و حتی در بسیاری از موارد با تنش و تقابل همراه نموده بود. به همین دلیل بسیاری از مقامات از جمله امام خمینی وادار به واکنش و پیدایی راه حلی برای این مسأله گردیده و در نتیجه این کشاکش ها مجمع تشخیص مصلحت نظام بر مبنای دستور ایشان در سال ۱۳۶۶ به وجود آمد که «تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام برخاسته از مفاهیم مختص نظام اسلامی ایران است و سابقه ای به مفهوم جامع آن در سایر نظام های حقوقی ندارد.» (دوست محمدی، بابایی، ۱۳۹۰: ۱۱۳)

^۱ از جمله مهمترین این اختلاف ها موضوعاتی مانند تعیین حدود اختیارات دولت، قانون اصلاحات ارضی و قانون کار بوده است.

قبل از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام «یک تأسیس سیاسی و بدون جایگاه حقوقی تلقی می شد» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۵۵۱) و به عنوان یک نهاد دفاکتو^۱ در بستر حقوقی سیاسی ایران به نقش آفرینی می پرداخت. دفاکتو «در اصطلاح حقوقی معادل غیررسمی و آنچه که عملاً وجود دارد به کار برده می شود که در مقابل واژه دوژور^۲ به معنای رسمی، قانونی و مشروع است.» (حسینی و کاویانی، ۱۳۹۶: ۱۶) پس از بازنگری قانون اساسی در اصل یکصد و دوازدهم^۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام جای گذاری و دارای سه کارویژه مهم گردید «۱- ارائه راه حل در اختلاف بین مصوبه مجلس شورای اسلامی و رأی شورای نگهبان مبنی بر عدم مطابقت مصوبه مجلس با موازین شرع و یا اصول قانون اساسی. ۲- مشاوره در اموری که رهبری به مجمع ارجاع می دهد، ۳- مسائلی که در قانون اساسی مستقیماً به مجمع ارجاع شده است.» (عمیدزنجانی، ۱۳۸۵: ۶۷۳) در میان این سه کارکرد مهمترین وجه، رفع اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان است چراکه رفع اختلاف میان این دو نهاد سبب روشن شدن و قطعی گشتن متن قوانین و اخذ مجوز برای اجرای آنهاست.

۲- بیطرفی مرجع حل اختلاف و اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی

«استقلال و بیطرفی مرجعی که به حل اختلاف میان اشخاص اقدام می کند یکی از مهمترین موضوعات مربوط به شیوه های حل اختلاف بوده که در کلیه نظام های حقوقی پذیرفته شده است.» (واحد، معبودی نیشابوری، ۱۳۹۴: ۳۹۴) این اصل که قاضی و داور حل و فصل کننده خصومت نباید از اصحاب دعوی و ذینفع در موضوع باشد اصلی پذیرفته شده و بدیهی است چراکه اجرای صحیح عدالت و برقراری

^۱Defacto

^۲Dejure

^۳ اصل ۱۱۲_ مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت نظام در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می شود. اعضاء ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضاء تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

آن ایجاب می کند که نهاد حل و فصل کننده اختلاف بیطرف و بدون هرگونه وابستگی به یکی از اصحاب اختلاف باشد.^۱ «استقلال و بیطرفی داور اصلی بنیادین و دارای مقبولیت جهانی است و رفتار داور باید تداعی کننده این برداشت باشد که وی عاری از هرگونه روابطی است که باعث تردید در استقلال و بیطرفی او شود.» (واحد، معبودی نیشابوری، ۱۳۹۴: ۳۹۵) هرگونه وابستگی سازمانی، خانوادگی و... می تواند موثر در نحوه دادرسی مرجع حل اختلاف شود، البته به زعم بسیاری صرف وجود رابطه نمی تواند قاضی و حل فصل کننده اختلاف را از عدالت دور نماید چراکه حالات درونی افراد و عدالت نهفته در وجود آنان می تواند در این رابطه تاثیر گذارد و فرد را به مرحله ای از اتقان فکری و وجدانی برساند که بدون هیچ گونه غرض ورزی و تنها براساس عدالت حکم نماید. هرچند این امر تا حدود بسیار زیادی درست است اما باید توجه داشت که نیت و درونیات افراد برای ما مشخص نیست و نمی توان به آنچه که در گُنه وجود فرد نهفته پی برد و بنابر این باید بر ظاهر گذاشت. از طرفی دیگر وابستگی مقام حل و فصل کننده اختلاف به یکی از اصحاب دعوی حتی با وجود عدالت فرد، سبب پیدایی شبهه در میان سایر افراد می شود و باعث ایجاد سوءظن و بدبینی به نهاد حل و فصل کننده اختلاف می گردد و بی اعتمادی به ارمغان می آورد. از این منظر تمامی نظام های حقوقی دنیا از اصل بیطرفی و استقلال نهاد حل فصل کننده اختلاف سخن به میان می آورند و آن را اصل اولیه و ابتدایی رسیدگی به اختلافات و تعارضات می دانند. «اصل بیطرفی مربوط به موضوع اختلاف است و شخص ثالث نباید رابطه خاصی با موضوع اختلاف داشته باشد و استقلال مربوط به رابطه طرفین اختلاف و شخص ثالث می شود و نباید رابطه خویشاوندی یا رابطه خادم و مخدومی یا هرگونه رابطه دیگری میان طرفین اختلاف و شخص ثالث وجود داشته باشد که مستقل بودن شخص مورد تردید قرار گیرد.» (درویشی هویدا، ۱۳۹۳: ۲۴۶)

درخصوص اختلاف میان شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی نیز باید به مسأله بیطرفی مرجع حل اختلاف میان این دو توجه نمود و حل و فصل کننده اختلاف باید نهادی مستقل و بدون هیچ گونه وابستگی سازمانی و نهادی باشد. از این منظر قانون اساسی مرجع سومی

^۱ ماده ۹۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز مواردی را بیان می کند که در صورت وجود آن شرایط باید قاضی از رسیدگی امتناع نماید از جمله قرابت های نسبی و سببی، قیم یا مخدوم و مباشر بودن دادرس با اصحاب دعوی، وراثت بودن، وجود دعوی قبلی، نفع شخصی و....

برای حل اختلاف میان آنها در نظر گرفته است اما نحوه چینش اعضا از لحاظ کمی و کیفی در نحوه عملکرد این نهاد حل و فصل کننده اختلاف مهم و ضروری است که باید مورد مذاقه و واکاوی بیشتری قرار بگیرد.

همان طور که در سطور پیشین بیان گردید «علت اولیه و اصلی تأسیس مجمع تشخیص مصلحت موضوع حل اختلاف مجلس و شورای نگهبان است» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۵۵۵) چراکه گاهی این اختلاف ها سبب انسداد امور مرتبط با اداره جامعه می گردد و «فلسفه وجودی مجمع تشخیص مصلحت نظام گشودن بن بست ها و حل معضلات فوق العاده کشور است.» (عمیدزنجانی، ۱۳۸۵: ۶۷۴)

یکی از مهمترین تضادهای ریاست فقیه شورای نگهبان بر مجمع تشخیص مصلحت نظام در اجرای اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی نمود پیدا می کند. براساس این اصل در صورت حدوث اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و عدم عقب نشینی و تأمین نظر این شورا توسط مجلس شورای اسلامی و پافشاری مجلس بر مصوبه خویش، برای حل اختلاف مجمع تشخیص مصلحت نظام پادرمیانی می نماید. در مانحن فیه که فقیه شورای نگهبان ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را برعهده دارد فروضی به ذهن متبادر می گردد:

فرض کنیم دلیل اصلی و عمده شورای نگهبان برای رد مصوبه مجلس شورای اسلامی مغایرت و مخالفت آن با موازین شرعی یا قواعد فقهی و حقوق اسلام است و همان طوری که می دانیم تشخیص مغایرت مصوبه با موازین شرعی صرفاً برعهده ی شش فقیه شورای نگهبان است. از طرفی دیگر مجلس نیز با در نظر گرفتن مقتضیات زمانه و تشخیص نیاز جامعه، تأکید بر تصویب مصوبه به همان شکل و اساس داشته باشد. در این صورت مصوبه برای تصمیم گیری نهایی به مجمع تشخیص مصلحت نظام فرستاده می شود، مجمعی که ریاست آن بر عهده یکی از همین فقهای شورای نگهبان است. در این صورت کفه ترازو به نفع شورای نگهبان سنگینی نمی کند؟ آیا نظر رئیس مجمع در

^۱ اصل ۹۶- تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است.

تأیید یا رد مصوبه و متقاعد کردن اعضا برای همسویی با نظر شورای نگهبان در خلال مباحث مجمع بی تأثیر نیست؟ آیا اصل بیطرفی مجمع در این صورت همچنان به قوت خود باقی است؟

یکی از ویژگی های نهادهای واسطه و حل و فصل کننده اختلافات، بیطرفی و عدم عضویت و وابستگی به یکی از طرفین اختلاف است. مسأله بسیاری مهمی که در صورت فقدان حتی اگر منجر به جانبداری نگردد، باعث کج شدن اذهان به سمت جانبداری از یک طرف می شود. فراموش نکنیم که از مجلس شورای اسلامی تنها رئیس آن عضو مجمع است اما تمامی فقهای شورای نگهبان در آن حضور دارند و یکی از فقهای آن نیز رئیس مجمع است و تصمیمات مجمع تشخیص مصلحت نظام با اکثریت مطلق آراء است. آیا این چنین به منزله ی برتری رأی اعضا شورای نگهبان بر مجلس نیست به ویژه زمانی که رئیس آن نیز یکی از فقهای شورای نگهبان است؟ به تحقیق این چنین سبب سنگینی نظر اعضا در رأی گیری ها می شود و می تواند ابزاری برای فشار هرچه بیشتر بر مجلس باشد. در واقع ممکن است عدم تأیید مصوبات مجلس در شورای نگهبان و همچنین مجمع تشخیص مصلحت نظام ابزاری برای کنترل و تحت فشار قرار دادن پارلمان و ارائه خط مشی برای آن شود که به تحقیق بروز چنین وضعیتی برای مجمع نمایندگان منتخب مردم چهره خوشایندی ندارد و مجلس منتخب مردم را در مقابل دونهاد حکومتی قرار می دهد که هیچ کدام از آنها منتخب مستقیم مردم نیستند.

فرض دیگر موافقت فقیه عضو شورای نگهبان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام با نظر مجلس شورای اسلامی در باب مصوبه جدید است. بر فرض مثال مصوبه جدید در شورای نگهبان مطرح و پس از بررسی و رأی گیری از شش فقیه شورای نگهبان، پنج فقیه با آن مخالفت نموده و آن را مغایر موازین شرعی و فقهی دانسته اند. در این صورت مصوبه به دلیل اکثریت مخالف، رد و برای اصلاح به مجلس شورای اسلامی فرستاده می شود و مجلس با اصرار بر نظر خود و عدم قبول و تأمین نظر شورای نگهبان، در نهایت پس از این رفت و آمدها مصوبه برای حل اختلاف به مجمع تشخیص مصلحت نظام فرستاده شود؛ حال اگر تنها فقهی که موافق مصوبه بوده (یک نفر موافق در مقابل پنج نفر مخالف) اتفاقاً رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام باشد؛ به تعبیر بهتر فقیه موافق مصوبه در شورای نگهبان در مقابل پنج فقیه

مخالف مصوبه، در جایگاه ریاست بر مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار بگیرد، در این صورت اگر نظر مجلس شورای اسلامی تأیید گردد آیا اصل بیطرفی با تردید روبرو نمی شود؟ چراکه فقیهی که نظر موافق با مصوبه مجلس در شورای نگهبان داشت، اکنون در مجمع تشخیص مصلحت نظام رئیس است و باب ریاستی که دارد نمی تواند تأثیری بر سایر اعضاء برای تصویب و تأیید نظر مجلس شورای اسلامی داشته باشد؟

از منظری دیگر؛ می دانیم که مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام براساس آیین نامه داخلی آن با نظر مثبت اکثریت مطلق به ثمر می نشیند. در فرض مطرح شده به هنگام رأی گیری این فقیه شورای نگهبان به عنوان یکی از فقهای شورای نگهبان باید رأی بدهد یا به عنوان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام؟ یا هر دو؟ دارای یک حق رأی است یا دو حق رأی؟ آیین نامه داخلی مجمع تشخیص مصلحت نظام در این مورد ساکت است. در عضویت اعضاء ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام در شورای بازنگری قانون اساسی نیز همین مسأله مطرح است و در صورت نیاز به رأی گیری در باب بازنگری قانون اساسی آیا رئیس مجمع که فقیه شورای نگهبان نیز می باشد دو حق رأی دارد یا یک حق رأی؟

علاوه بر مشخص نبودن تعداد حق رأی رییس مجمع، همان گونه که می دانیم اصل نود و ششم قانون اساسی تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام را با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی را بر عهده اکثریت همه اعضاء شورای نگهبان گذاشته است. مطابق این اصل تنها فقهای شورای نگهبان و حقوقدانان آن حق اظهارنظر و بررسی مصوبات را دارند و هیچ مقام دیگری حق اظهارنظر و دادن رأی در این زمینه را ندارد، حال سوال اینجاست که آیا رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام حق حضور در این جلسات شورای نگهبان و آگاهی از روند تأیید یا رد مصوبات را دارد؟ آیا می توان این وجه از شخصیت فقیه شورای نگهبان را نادیده انگاشت و بیان کرد که حضور وی در جلسات تنها به عنوان فقیه شورای نگهبان است و نه رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام؟

۳- منع جمع مشاغل و اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی

ممنوع بودن داشتن چند شغل در بسیاری از نظام های حقوقی دنیا پذیرفته شده است و دارای صبغه و ریشه تاریخی نیز می باشد.^۱ از اصلی ترین دلایل داشتن دو یا چند شغل دولتی برای افراد علاوه بر ضعف در انجام امور محوله و نقصان کار، تالی فاسد تمرکز قدرت و فسادهای ناشی از آن است. از این منظر غالباً در نظام های حقوقی گوناگون و در قوانین موضوعه داشتن چند شغل و پست سازمانی برای یک نفر ممنوع و گاهاً با جریمه و یا محدودیت هایی همراه شده است و دلایلی مانند «پرهیز از وقفه کارها، اعمال نفوذ، انحصارطلبی و استبداد، تفریط در بودجه عمومی، لوٹ مسئولیت ها، رشد بیکاری، تضییع حقوق مردم و تبعیض» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۴) را برای این ممنوعیت عنوان می نمایند. از همین منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به این مهم توجه داشته است و در اصل یکصد و چهل و یکم^۲ قانون اساسی ممنوعیت جمع مشاغل را اعلام نموده است که بیان کننده اصلی مهم در عرصه حقوق اساسی و حقوق اداری جمهوری اسلامی ایران است.

در راستای اجرایی شدن این اصل از قانون اساسی «قانون ممنوعیت تصدی بیش از یک شغل» به تصویب رسیده است. براساس این ماده واحده قانونی و با توجه به اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی هر شخص می تواند تنها یک شغل دولتی را عهده دار شود. تبصره دوم این ماده واحده قانونی نیز در تعریف شغل اشاره می کند که منظور از شغل عبارت است از: وظایف مستمر مربوط به پست ثابت سازمانی یا شغل و یا پستی که به طور تمام وقت انجام می شود. در مورد دامنه شمول این ماده نیز باید گفت که براساس تبصره نهم این ماده واحده

^۱ برای مطالعه بیشتر در این زمینه رجوع نمایید به حسینی، محمدجواد (۱۳۹۶) کاوش مفاهیم حقوق عمومی در کتاب سیرالملوک، چهارمین کنگره بین المللی پژوهش های کاربردی علوم انسانی اسلامی، صفحات ۶ و ۷

^۲ اصل ۱۴۱- رییس جمهور، معاونان رییس جمهور، وزیران و کارمندان دولت نمی توانند بیش از یک شغل دولتی داشته باشند و داشتن هر نوع شغل دیگر در موسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت یا موسسات عمومی است و نمایندگی مجلس شورای اسلامی و وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی و نیز ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت مدیره انواع مختلف شرکت های خصوصی، جز شرکتهای تعاونی ادارات و موسسات برای آنان ممنوع است. سمت های آموزشی در دانشگاه ها و موسسات تحقیقاتی از این، حکم مستثنی است.

کلیه سازمانها، نهادها و ارگانهایی که به نحوی از بودجه عمومی استفاده می نمایند و شرکت ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت و مؤسساتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است مشمول این قانون می باشند اما براساس تبصره هشتم، منصوبین مقام رهبری از شمول این قانون مستثنی هستند و این منع جمع مشاغل شامل آنها نمی شود.

در رابطه با موضوع این نوشتار شاید مهمترین پرسش پیش رو موضوع شغل یا عدم شغل محسوب شدن این دو سمت باشد. حسب ماده ۶ قانون مدیریت خدمات کشوری پست سازمانی عبارت است از جایگاهی که در ساختار سازمانی دستگاه های اجرایی برای انجام وظایف و مسئولیت های مشخص پیش بینی و برای تصدی یک کارمند در نظر گرفته می شود. پست های ثابت صرفاً برای مشاغل حاکمیتی که جنبه استمرار دارد ایجاد خواهد شد. ماده ۸ نیز در بیان مصادیق امور حاکمیتی در بند (الف) سیاستگذاری، برنامه ریزی و نظارت در بخش های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و در بند (ه) قانونگذاری را از مصادیق امور حاکمیتی دانسته است، اموری که جز کارویژه های اصلی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام است. ماده ۷۱ همین قانون نیز سمت هایی را به عنوان مدیریت سیاسی محسوب نموده و به عنوان مقام شناخته است که یکی از آنها عضویت در شورای نگهبان است. نظربه مراتب فوق مبرهن است که عضویت در شورای نگهبان شغل به حساب می آید و مشمول اصل ۱۴۱ قانون اساسی است، هرچند در اظهارنظری قابل توجه شورای نگهبان در پاسخ استعلام رییس مجلس هفتم که از آن شورا پرسیده بود آیا عضویت در شورای نگهبان شغل محسوب می شود یا خیر اعلام داشته که شورای نگهبان در این خصوص به نظر تفسیری نرسیده است. در نهایت ماده واحده مصوب مجلس در سال ۱۳۸۷ عضویت کلیه اشخاص شاغل در قوای سه گانه و مؤسسات و سازمان های تابعه و شرکت ها و مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت در شورای نگهبان را به عنوان حقوقدان ممنوع اعلام نمود، هرچند در مقام عمل این گونه عمل نگردید و طی سال های متمادی مهمترین اعضای هیأت دولت همزمان عضو حقوقدان شورای نگهبان نیز بوده اند. با این همه عضویت فقیه شورای نگهبان در این شورا چون منصوب مستقیم مقام رهبری براساس اصل نود و یکم قانون اساسی است و ریاست ایشان بر مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز توسط مقام رهبری معین شده است پس به تحقیق

مشمول تبصره هشتم قانون منع تصدی بیش از یک شغل می شوند و از شمول این قانون مستثنی هستند. اما با نگاهی به فلسفه وجودی این اصل تعارضاتی مشهود است و مسئولیت چندگانه رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و عضویت توأمان در شورای نگهبان با روح اصل یکصد و چهل و یکم قانون اساسی سازگاری چندانی ندارد.

بنیاد و شالوده و هدف اصلی استقرار قاعده منع جمع مشاغل در قانون اساسی جلوگیری از تمرکز قدرت و تجمیع امکانات مادی و معنوی و نفوذ و اقتدار فردی است چراکه داشتن چند شغل توأمان برای فرد به تحقیق قدرت و نفوذ به همراه خواهد داشت. هدف از منع تصدی چند شغل جلوگیری از این امور است تا داشتن چند مسئولیت و پست سیاسی و مدیریتی و عضویت در چند نهاد مهم کشوری سبب تمرکز قدرت برای متصدی آنها نگردد و برای جلوگیری از این امر قانونگذار اساسی در اصل یکصد و چهل و یکم افراد را از داشتن چند شغل دولتی منع نموده که به طریق اولی باید آن را شامل مسئولیت ها و پست های سیاسی نیز دانست. به تعبیر دیگر هرچند براساس تعاریف ارائه شده در قانون منع تصدی بیش از یک شغل عضویت در شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام که براساس انتصاب مقام رهبری است، جمع مشاغل محسوب نمی گردد اما به تحقیق تصدی این مسئولیت های سیاسی قدرت و نفوذ بسیاری برای دارنده آن به همراه خواهد داشت.

علاوه بر آن از دلایل مهم ایجاد ممنوعیت جمع مشاغل این است که فردی که دارای چند شغل یا مسئولیت اداری و سیاسی باشد به تحقیق نمی تواند به طور کامل و جامع به همه آنها رسیدگی نماید و همه آنها را با دقت و صحت کامل انجام دهد. به ویژه اگر این مسئولیت ها در رده بالایی مدیریتی و سیاسی باشد. در مانحن فیه ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام که علاوه بر سیاست گذاری در زمینه های گوناگون براساس بند اول اصل یکصد و دهم، حل و فصل کننده اختلافات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی نیز می باشد و همچنین عضویت در شورای نگهبان که کار نظارت بر مصوبات مجلس و کلیه انتخابات کشور را برعهده دارد به تحقیق برای یک فرد بسیار سخت و دشوار است و نتیجه ای جز ناتمامی برخی امور محوله و یا تفویض اختیار به معاونین و مشاوران ندارد که خود این امر نیز سبب بروز چالش هایی

است چراکه مقام رهبری براساس صلاحدید و ویژگی ها و قابلیت های شخصی فرد وی را به این مقام ها منصوب نموده و اگر بخشی از وظایف آنها به دیگری تفویض گردد (باتوجه به جایگاه سیاسی این افراد) به تحقیق این امر این انتصابات را نیز با چالش هایی روبرو می سازد.

ناگفته نماند که در نظام حقوقی سیاسی ایران با کثرت مشاغل و پست ها و تصدی امور توسط برخی رجال و سیاستمداران روبه رو هستیم که گاهی پست های سازمانی و مدیریتی برخی از آنان از تعداد انگشتان دست نیز تجاوز می نماید اما آنچه که بیشتر به چشم می آید سکوت شورای نگهبان و عدم اعتراض به این مسأله است که حتی در خود این شورا نیز این مهم رعایت نگردیده و برای سال های متمادی معاون اول رییس جمهور عضو شورای نگهبان نیز بوده است که علاوه بر نادیده انگاری جمع مشاغل، مباحث پیرامون تفکیک قوا را نیز با چالش های جدی مواجه می نماید چراکه یکی از اعضای قوه مجریه عضو قسمتی از قوه مقننه که اتفاقاً مسئول نظارت بر لوایح دولت که ردای قانون مصوب مجلس را می پوشند نیز می باشد. نباید از خاطر برد که «شورای نگهبان جایگاه بسیار مهمی در قانون اساسی دارد و به خاطر وظایف خطیری که در سه حوزه بررسی مصوبات مجلس، نظارت بر انتخابات و تفسیر قانون اساسی به این نهاد فقهی و حقوقی سپرده شده است باید کاملاً مستقل از قوای مجریه، قضاییه و حتی قوه مقننه که خود بخشی از آن است عمل کند و از هرگونه وضعیتی که به جایگاه بی بدیل آن خدشه وارد نماید و اعتبار تصمیمات و نظرات آن را متزلزل سازد جلوگیری کند و حتی از قرار گرفتن در مظان اتهام بپرهیزد.» (فخر، ۱۳۹۰: ۱۶۴)

۴- جایگاه رئیس جمهور و اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی

یکی از اصول مهم متجلی در قانون اساسی که دستاورد اندیشه های آزادی خواهانه ایرانیان در نیم قرن اخیر بوده جمهوریت و اتکاء به نظرات و آرای مردم برای عهده دار شدن سمت های اجرایی کشور است که پاسخی در مقابل یکه تازی حاکمان و پادشاهان ادوار گذشته بوده است. بر همین مبنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ریاست دولت و قوه مجریه از رهگذر آرای مردمی و با برگزاری انتخابات

تحقق می‌یابد و رئیس‌جمهور به عنوان نماینده‌ی جمهور مردم، زمام امور اجرایی کشور را در کنار مقام رهبری که منتخب غیرمستقیم مردم از رهگذر مجلس خبرگان است، برعهده می‌گیرد. بر همین منوال در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از مقام رهبری، عالیترین منصب سیاسی و اجتماعی کشور به رئیس‌جمهور اختصاص دارد و او پاسدار قانون اساسی نیز می‌باشد. این امر نشان‌گر اهمیت جایگاه ریاست‌جمهوری و احترامی است که قانونگذار اساسی به انتخاب مردم داده است. براساس اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی^۱ رئیس‌جمهور پس از مقام رهبری عالیترین مقام رسمی کشور، مجری قانون اساسی و رئیس قوه مجریه غیر از مواردی که مستقیماً برعهده مقام رهبری است، می‌باشد. یعنی طبق این اصل رئیس‌جمهور براساس سلسله مراتب پس از مقام رهبری که بالاترین فرد در سلسله مراتب کشور در تمام امور و شؤون و بالاترین مقام سیاسی اداری کشور است، در رتبه دوم قرار دارد و مقام دوم سیاسی_اداری کشور را داراست. بر این مبنا بر اساس آیین نامه داخلی پیشین مجمع تشخیص مصلحت نظام رئیس‌جمهور، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز بوده است اما این روند با انتصابات دیگر مقام رهبری تغییر نموده است. در حال حاضر نیز با این انتصاب جدید، فرد دیگری به غیر از رئیس‌جمهور ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را برعهده دارد. این امر از این منظر دارای اهمیت است که با وجود اینکه رئیس‌جمهور دومین مقام سیاسی و اداری کشور است، عضو شورای شده که ریاست آن برعهده فرد دیگری است. در اینجا بحث پیش می‌آید که از لحاظ شأن و جایگاه آیا رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام دارای شأنی بالاتر از رئیس‌جمهور است که ریاست این جلسه را برعهده دارد و این نشان تفوق و برتری مقام ایشان در این جایگاه است یا خیر؟ اگر این چنین باشد مسلماً این امر با متن قانون اساسی در تضاد است و اگر اینگونه نباشد رئیس‌جمهور به عنوان دومین مقام سیاسی_اداری کشور و منتخب مردم عضو شورای است که ریاست آن را برعهده ندارد و رئیس دیگری دارد.

۵- شورای رهبری و اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی

^۱ اصل ۱۱۳_ پس از مقام رهبری رئیس‌جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسوولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد.

وجود رهبر در جامعه اسلامی یکی از مهمترین مسائلی است که قانونگذاران اساسی مدنظر داشته و باتوجه به نوع حکومت که جمهوری و اسلامی است فقیه جامع الشرایطی را برای عهده دار شدن زمامداری این حکومت نوپای اسلامی در نظر گرفته و اصل را بر عدم تعیین مدت زمان مشخص برای این تصدی گذاشته و تا زمانی که مقام رهبری دارای شرایط مقرر در قانون اساسی به تشخیص خبرگان رهبری است در مقام خود باقی می ماند والا خبرگان رهبری خیر از انعزال رهبری می دهند. در صورت وقوع این امر چه باید کرد؟ آیا باید تا زمان انتخاب رهبر بعدی جامعه را بدون ولی و رهبر باقی گذاشت و یا اینکه چاره ای موقت برای آن در نظر گرفت؟ خبرگان قانون اساسی راه دوم را پذیرفته و در صورت فوت، ناتوانی و یا انعزال رهبری، شورایی موقت برای عهده دار شدن وظایف مقام رهبری در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی تعبیه نموده است و اعضای خاصی را برای آن مدنظر قرار داده است.^۱ اما این اصل در رابطه با این انتصاب دارای ابهاماتی است. این اصل بیان می دارد که در صورت فقدان رهبری در جامعه اسلامی تا مدت زمانی که فردی به عنوان رهبر جدید انتخاب می شود شورایی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام وظایف رهبری را برعهده می گیرند که انتخاب یک فقیه شورای نگهبان توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام در اینجا سوال برانگیز است.

آیا مجمع می تواند فقیهی که رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام است را برای عضویت در شورای مذکور انتخاب نمایند؟ در این صورت رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز عضو این شورا گردیده که این امر در قانون اساسی ذکر نشده است و نص این قانون چنین اجازه ای را برای عضویت این فرد در این شورا نداده است. شاید به این مسأله این گونه پاسخ داده شود که مجمع فقیهی غیر از رئیس مجمع را برای عضویت انتخاب می نماید تا این توأمانی عضویت صورت نپذیرد، در این صورت این شورا باید از میان پنج فقیه دیگر شورای نگهبان

^۱ اصل ۱۱۱_ هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است. در صورت فوت یا کناره گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند. تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به طور موقت به عهده می گیرد و چنانچه در این مدت یکی از آنان به هر دلیل نتواند انجام وظیفه نماید، فرد دیگری به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقهاء، در شورا به جای وی منصوب می گردد.

فردی را برای عضویت انتخاب نماید. سوال دیگری که مطرح می شود این است که قانون اساسی اجازه انتخاب از میان همه فقهای شورای نگهبان را مدنظر قرار داده یا پنج فقیه از شش فقیه این شورا را؟ آیا مجمع حق حذف یکی از فقها از دایره انتخاب خویش را دارد؟ آن هم شخص فقیهی که به انتخاب رهبر پیشین از چنان جایگاهی برخوردار بوده که به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام درآمده است؟ آیا قانون اساسی چنین گزینش گری را اجازه داده است؟

برآمد

با مذاقه در متن قانون اساسی مشاهده می شود که بسیاری از اصول آن پذیرای این انتصاب نیستند و هرکدام از اصول در عرصه عمل و اجرا با چالش هایی مواجه می شوند. سنگین تر شدن کفه ترازو به نفع فقهای شورای نگهبان در مجمع تشخیص مصلحت نظام، زیر سوال رفتن بیطرفی مجمع به هنگام بررسی مصوبات مورد اختلاف و مشخص نبودن تعداد آرای رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به هنگام رأی گیری درخصوص تصویب مصوبات و همچنین کثرت وظایف محوله برعهده این مقام سبب می شود که افکار عمومی جامعه نسبت به این امر حساس شده و شاید مورد قضاوت های نادرست و بعضاً غرض ورزانه قرار گیرند. همچنین در بسیاری از موارد قانون اساسی دارای سکوت است که نیاز به تبیین و تفسیر دارد. با این همه باید درنظر داشت این انتصاب از طرف ولی فقیه آگاه به مقتضیات زمان، مدیر و مدبر و براساس مصالح پیش بینی شده از جانب ایشان صورت پذیرفته و شاید مصالح و موضوعات خاص و شرایط کنونی کشور و نوع رابطه میان مجلس و شورای نگهبان ایجاب نموده تا این انتخاب صورت پذیرد که این امور در این نوشتار مدنظر قرار نگرفته است چراکه صرفاً این نوشتار به بررسی این انتصاب از منظر اصول قانون اساسی پرداخته است. در نتیجه این انتصاب را باید ناشی از شناختی که مقام رهبری از اوضاع و احوال جامعه و همچنین قابلیت ها، توانایی ها، تدبیر و کیاست، بیطرفی و عدالت فرد انتخاب شده در این دو جایگاه و شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر نظام قانونگذاری کشور، فضای حاکم بر مجلس شورای اسلامی و کارویژه های مهم مجمع تشخیص مصلحت نظام دارد، دانست.

مراجع

کتاب ها

- درویشی هویدا، یوسف (۱۳۹۳) شیوه های جایگزین حل و فصل اختلاف، تهران: نشر میزان
- طباطبایی مومنی، منوچهر (۱۳۸۸) حقوق اساسی، تهران: نشر میزان
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۵) حقوق اساسی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۲) بایسته های حقوق اساسی، تهران: نشر میزان
- هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۹) حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، تهران: نشر میزان

مقاله ها

- دوست محمدی، احمد، باباپور، محمدمهدی (۱۳۹۰) مجمع تشخیص مصلحت نظام زمینه های پیدایش؛ منازعات گفتمانی و قانونمندی، سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱، صص ۹۷-۱۱۴
- زارعی، محمدحسین (۱۳۸۳) با تاملی در ماهیت حقوقی سیاست های کلی نظام؛ نظام قانونگذاری ایران و جایگاه مجمع تشخیص مصلحت، راهبرد، شماره ۳۴، صص ۳۲۰-۳۳۳
- حسینی، محمدجواد، کاویانی، محمدهادی (۱۳۹۶) بررسی ضرورت یا عدم ضرورت بازنگری قانون اساسی با پیدایش نسل های جدید، اندیشمندان حقوق، سال ۵، شماره ۱۲، صص ۵-۲۲
- حسینی، محمدجواد، حبیب نژاد، سیداحمد، (۱۳۹۸) چالش ها و رهیافت های استقرار رژیم پارلمانی در نظام جمهوری اسلامی ایران، حقوق اسلامی، دوره ۱۶، شماره ۶۱، صص ۱۶۹-۱۹۲

- فقیه، محمدباقر (۱۳۸۴) جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام کجاست؟ راهبرد، شماره ۳۶، صص ۴۳۰-۴۳۶
- نجفی اسفاد، مرتضی، محسنی، فرید (۱۳۸۰) بررسی حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه آن در نظام جمهوری اسلامی ایران، تحقیقات حقوقی، شماره ۲۱ و ۲۲، صص ۸۷-۱۱۴
- نجابت خواه، مرتضی، تقی زاده، جواد، ظریفی، نفیسه (۱۳۹۶) تبیین حقوقی حل معضلات نظام در نظام حقوق اساسی ایران، دانش حقوق عمومی، سال ۶، شماره ۱۸، صص ۲۳-۴۴
- سایبانی، علیرضا، علوی، سیدعبداله (۱۳۹۵) بررسی کارکردی مجمع تشخیص مصلحت نظام در قانون اساسی، پژوهش ملل، دوره ۲، شماره ۱۵، صص ۹۱-۱۰۱
- مهرپور، حسین (۱۳۷۱) مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه قانونی آن، تحقیقات حقوقی، شماره ۱۰، صص ۷-۵۵
- ملک افضلی، محسن (۱۳۸۶) جایگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام در فرایند قانونگذاری، حکومت اسلامی، سال ۱۲، شماره ۲، صص ۶۵-۹۲
- واحد، شقایق، معبودی نیشابوری، رضا (۱۳۹۴) استقلال و بیطرفی داور ترادف یا تمایز؟ مطالعه تطبیقی در در داوری تجاری بین المللی، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره ۱، صص ۳۹۳-۴۱۲
- فخر، حسین (۱۳۹۰) بررسی قلمرو قاعده ممنوعیت جمع مشاغل دولتی، فقه و حقوق اسلامی، سال ۲، شماره ۳، صص ۱۴۵-۱۷۴

Jurisprudence of the Guardian Council over the expediency of the system in the shadow of the Constitution

Abstract

The simultaneity of the Chairmanship of the Expediency Council and the membership of the same person as one of the jurists of the Guardian Council causes heterogeneity, which, according to the principles of the Constitution, creates new issues in the relationship between the existing institutions in the context of the legal-political system of the Islamic Republic of Iran. to do Although in the wind of the matter and in the silence of the constitution, the internal regulations of the Islamic Council, the Guardian Council and the Expediency Council, there is no contradiction with their explicit text or other laws, but this appointment brings questions to mind and an assumption in the law enforcement phase. Asahi suggests that it is inconsistent with some general legal principles such as the principle of neutrality of the dispute resolution authority. Integrating these two important responsibilities with the goals of the constitutional legislator and the spirit of the constitution also causes heterogeneity. By looking at the many principles of the constitution, it can be seen that many of them either do not have the capacity for this appointment or are silent in the face of it. Examining this appointment in the light of the principles of the constitution in a descriptive-analytical way forms the foundation of this article. The results of the research show that the weight of the scale is heavier in favor of the jurists of the Guardian Council in the assembly, the neutrality of the assembly is questioned when examining the cases of disputes and plurality, and the difficulty of performing the duties of these two positions for one person. The lack of attention of scientific and legal circles to this appointment and the .challenges facing it has caused more clarification and attention to this issue

Keywords: constitution, chairman of the expediency discernment Council, jurist of the constitutional Council, neutrality of the dispute resolution body.